

سیرت امام حسین رضی الله عنه



تألیف: حسن حسینی

ترجمه: محمد گل گمشادزهی

بسم الله الرحمن الرحيم



حسین بن علی رضی الله عنه

کنیه و نسب:

ایشان ابو عبدالله حسین بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مُره بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن سعد بن عدنان، هاشمی قریشی است.

لقب:

نوه رسول الله صلی الله علیه وسلم و گل خوشبوی ایشان در دنیا، وی سرور جوانان بهشت است.

بچه شیر:

عوامل ژنتیکی اثر بسیار واضح و روشنی در شخصیت حسین رضی الله عنه داشت. شجاعت، همت والا، دوری از دنیا، جانفدایی و ایثار در راه ارزش های والا و بزرگ، از ویژگی هایی بارز ایشان بود.

آری نیاکان حسین رضی الله عنه افراد برجسته و بزرگی به معنی کلمه بودند، او از تبار ابراهیم و پسرش اسماعیل علیه السلام بود.

از نوادگان قصی بن کلاب بود که تمام پست هایی مربوط به کعبه و بیت الحرام را در دست داشت، سپس همه او را به عنوان فرمانروای خود پذیرفته بودند.

یکی از اجداد او هاشم بود که آب دادن و پذیرایی از حجاج را انجام می داد و او مردم را به غذا دادن به حجاج فرا می خواند و یکی از کارهایش پای گذاری سفرهای تجارتی زمستانه و تابستانه بود، او با مملکت های مجاور ارتباط برقرار نمود، پس وقتی از عبدالمطلب زمام امور را به دست گرفت با یثرب و خویشاوندان مادری اش که در آنجا می زیستند، ارتباط برقرار کرد و آنان او را در امر به دست گرفتن زمام اموری که در دست جدش هاشم بود، یاری دادند.

یکی از فرزندان عبدالمطلب ابوطالب پدر امام علی رضی الله عنه بود و یکی دیگر از فرزندانش عبدالله پدر محمد صلی الله علیه وسلم، پدر فاطمه، مادر حسین بود. این اصالت ریشه داری است که حسین از طرف پدر و مادر به آن می رسد و شجره مبارکه ای است که ایشان بدان منتسب است. همه نیاکان او بزرگان زمان خود بوده اند و این اصالت در شخصیت ابو عبدالله حسین رضی الله عنه متجلی گردید.



پدر حسین:

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه و مادرش بانوی زنان جهان فاطمه زهرا رضی الله عنها ست.

اجداد ایشان:

جد مادری اش محمد صلی الله علیه وسلم و مادربزرگ مادری اش خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها ست. پدر بزرگ پدری اش ابوطالب (عبد مناف بن عبدالمطلب) است، مادر بزرگ پدری اش فاطمه بنت اسد هاشمی رضی الله عنها ست.

برادرانش:

امام علی بن ابی طالب رضی الله عنه با تعدادی از زنان ازدواج نمود.

برادران حسین رضی الله عنه از مادرش فاطمه رضی الله عنها، عبارتنداز: حسن، محسن و زینب کبری و ام کلثوم خواهران او هستند.

از خوله بنت جعفر: برادرش محمد اکبر معروف به محمد حنفیه است.

از لیلی بنت مسعود دو برادر به نام های عبیدالله و ابوبکر دارد.

از ام البنین بنت حزام چهار برادر به نام‌های عباس اکبر، عثمان، جعفر اکبر و عبدالله دارد.

از اسماء بنت عمیس خثمیعه دو برادر به نام‌های یحی و عون داشت.

از صهباء یک برادر به نام عمر اکبر و یک خواهر به نام رقیه داشت.

از امامه بنت عاص، محمد اوسط برادرش است.

از ام سعید بنت عروه دو خواهر به نام‌های ام حسن و رملة الکبری داشت.

از حیاة بنت امری القیس خواهری داشت که در دختر بچگی وفات نمود.

برادران و خواهران او از کنیزانی که ام اولاد امام علی رضی الله عنه بودند، عبارتند از: محمد اصغر، ام هانی، میمونه، زینب صغری، رمله صغری، ام کلثوم صغری، فاطمه، امامه، خدیجه، ام کلثوم، ام سلمه، ام جعفر، جمانه، نفیسه رضی الله عنهم.



(خانواده امام حسین)

گلچینی از سیرت عطرآگین حسین رضی الله عنه

ویژگی های جسمی:

حسین زیبا رو و خوش قیافه بود، یکی از الطاف الهی به حسین رضی الله عنه این بود که وی بیش از هر کسی شبیه جدّش رسول الله صلی الله علیه وسلم بود. انس بن مالک رضی الله عنه گوید: «كَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيّ أَشْبَهَهُمْ بِرَسُولِ اللهِ صلی الله علیه وسلم»[1]، یعنی: حسین از همه آنان شباهت بیشتری به رسول الله صلی الله علیه وسلم داشت.

علم حسین رضی الله عنه

این کودک در خانه سرور انسانیت علیه السلام رشد کرده بود، از ایشان ادب می آموخت و او را تربیت می کرد، تا اینکه به اوج علم و ادب رسید، پس از ایشان به دست پدرش علی رضی الله عنه و دیگر صحابه علم و ادب را فرا گرفت، در کودکی قرآن را حفظ کرد و از پدر بزرگش حدیث روایت نمود و همچنین احادیثی از پدر و برادرش و نیز تنی چند از صحابه رضی الله عنهم روایت کرده است.

عبادت ایشان و محبت پروردگار

حسین رضی الله عنه زیاد در عبادت می کوشید، مفهوم فراگیر عبادت را در زندگی اش احیا نموده بود، ایشان به همراه چیزهای دیگری که از سر چشمه نبوت فرا گرفته بود از کودکی عشق به عبادت و بندگی در وجودش نهادینه شده بود، آری او در آغوش زهرا رضی الله عنها تربیت شد، همان زهرایی که نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و از ایشان خواست که به او خادمی بدهد تا در کارهای خانه او را یاری کند، اما پیامبر صلی الله علیه وسلم او را به چیز بهتری راهنمایی کرد، آن تسبیح، تهلیل و تکبیر بود.... بنابراین حسین رضی الله عنه بسیار نماز می خواند و زیاد روزه می گرفت و حج می گذارد و زیاد صدقه می داد. و همه کارهای نیکو را به کثرت انجام می داد.

---

۱ - صحیح بخاری حدیث شماره ۳۵۳۸




خانواده امام حسين
علي الأكبر
علي
زين العابدين
جعفر
عبدالله
فاطمة
سكينة
عمر
أبوبكر
الحسين
محسّن
الحسن
زينب
أم كلثوم
علي
فاطمة
محمد
خديجة
فاطمة
أبوطالب

جهاد ایشان رضي الله عنه

عبادت، پرهیزگاری و تدریس علم باعث نشد که ایشان نقش خود در مبارزه با دشمنان اسلام و فتح سرزمین ها برای نشر دین اسلام را فراموش کرده باشد.

چون جهاد و مبارزه از کمال واجبات امت و تاج عزت و سرفرازی و سیاحت مؤمن است، به راستی که حسین در این راستا بهترین و زیباترین الگوی صبر و جهاد در راه خداست. شاید بهترین دلیلی که بتوان ارائه کرد، جهاد ایشان در سرزمین آفریقا در دوران خلافت عثمان بن عفان رضي الله عنه است، همچنین ایشان در جنگ طبرستان با سعید بن عاص که خلیفه وقت امام عثمان بن عفان او را برای نشر اسلام و فتح سرزمین ها فرستاده بود، همراه بود.

همچنین نقش ایشان در دوران حکومت معاویه رضي الله عنه را نباید فراموش کرد، آری ایشان با روح و جان خویش در اعلای کلمه لا اله الا الله مشارکت جست و در سال ۵۰ هجری به همراه لشکریان اسلام که برای فتح اروپا حرکت کرده بود به قسطنطنیه آمد تا در کنار آنها بجنگد و اینگونه با ایمان و شجاعت نقش ایفا کرد و سپس به مدینه بازگشت.

مجلس حسین رضي الله عنه

گرامی ترین مجلس، مجلس علم و ذکر است، آن هم اگر علی رضي الله عنه در این مجلس بنشیند و یک طرف او حسن و طرف دیگر او حسین نشسته باشد و ایشان به تعلیم و راهنمایی بپرادزد.

ایشان در مجلس پاک خویش، تذکر می داد و اشتباهات را اصلاح می کرد و در مجلس او جز نیکویی چیزی نبود.

هنگامی که فردی جسارت کرد و به بعضی از اصحاب پیامبر ﷺ ناسزا گفت، علی رضي الله عنه بلافاصله به این غیبت و تهمت زنی اعتراض کرد و از آبروی برادران صحابه اش دفاع کرد و فضیلت آنان را بیان نمود.

امیر المؤمنین علی رضي الله عنه می فرماید: «أوصيكم في أصحاب رسول الله ﷺ، لا تسبوهم، فإنهم أصحاب نبيكم، وهم أصحابه الذين لم يبتدعوا في الدين شيئاً، ولم يوقروا صاحب بدعة، نعم!



أوصاني رسول الله ﷺ في هؤلاء»[1]، ترجمه: «شما را در مورد اصحاب رسول الله ﷺ سفارش می کنم! آنها را ناسزا نگویید! زیرا آنها اصحاب پیامبرتان هستند .. اصحابی که هیچ بدعتی در دین ننهادند و هیچ بدعتگذاری را احترام نگذاشتند ... آری! رسول الله درباره همین افراد، مرا سفارش فرمود».

خواستگاری علی رضی الله عنه از فاطمه رضی الله عنها

ضحاک می‌گوید: از علی بن ابی طالب رضی الله عنه شنیدم که می گفت: «ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نزد من آمدند و گفتند: خوب بود نزد پیامبر ﷺ می رفتی و فاطمه را خواستگاری می کردی، می گوید:

نزد ایشان آمدم، وقتی رسول الله ﷺ مرا دید، خندید و سپس فرمود: علی چرا آمدی؟ چه کاری داری؟ از خویشاوندی و پیشگامی خود در اسلام و نصرت و جهادم برای او یاد آور شدم، آنگاه فرمود: راست می گویی ای علی، تو از آنچه می گویی بهتر هستی. آنگاه گفتم: ای رسول الله ﷺ! فاطمه را به ازدواج من در بیاور! فرمود: همین جا بمان، تا نزد تو برگردم، آنگاه ایشان ﷺ نزد فاطمه رضی الله عنها رفت و فاطمه به احترام ایشان بلند شد، آنگاه پیامبر ﷺ به او گفت: ای فاطمه! علی بن ابی طالب در مورد تو چیزی گفته، نظر تو چیست؟ او سکوت کرد و چهره اش را برنگرداند. آنگاه پیامبر ﷺ بلند در حالی که می گفت: «الله اکبر سکوت او نشانه رضاست»[2].

در روایت دیگری آمده است که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما وعده پرداخت مخارج ازدواج ایشان را دادند، همه اینها دلیل بر مؤدت و محبت و دوستی ایمانی خالص بین آن بزرگواران است. این همان چیزی بود که بعد از آن در زندگی حسین رضی الله عنه منعکس شد، پس می گویم: این گروه و سپاه محمد ﷺ و مدرسه ای بود که رسول الله به تاریخ تقدیم نمود، این همان گروه اول است که احدی مانند آن را نشنیده است.

۱- حیاةالقلوب، مجلسی، ج ۲، ص ۶۲۱.
۲ - امالی طوسی ص ۳۹ مجلس۲ ح۴۳



گوهان در ازدواج علی و فاطمه رضی الله عنهما

آیا می دانید گواهان این ازدواج چه کسانی بوده اند؟! در کشف الغمه و بحار الانوار مجلسی از انس رضی الله عنه روایت است که می گوید: پیامبر ﷺ به او گفت: «فانطلق فادع لي أبا بكر وعمر وعثمان وعلياً وطلحة والزبير وبعددهم من الأنصار، قال: فانطلقت فدعوتهم له، فلما أن أخذوا مجالسهم قال رسول الله ﷺ بعد أن حمد الله وأثنى عليه ثم إني أشهدكم أني زوجت فاطمة من عليّ على أربعمائة مثقال فضة»[1]، ترجمه: «برو! ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر و به تعداد آنها افرادی از انصار را نزد من فرا بخوان، می گوید: رفتم و آنها را فراخواندم وقتی نشستند، پس از بیان حمد و ثنای الله عزوجل، فرمود: شما را گواه می گیرم که من فاطمه را در مقابل چهارصد مثقال نقره به ازدواج علی در آوردم».

برادرانم... براستی که چه افتخار بزرگی است که صحابه در ازدواج علی و فاطمه دختر محمد ﷺ حضور داشته باشند، بنابراین باید این محیط پاکی را که حسین در آن رشد کرده و شخصیت بزرگ او در آن شکل گرفته را بشناسیم.

ولادت حسین رضی الله عنه

ام فضل بنت حارث روایت می کند که نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي رَأَيْتُ حُلْمًا مُنْكَرًا اللَّيْلَةَ، قَالَ: «مَا هُوَ؟» قَالَتْ: إِنَّهُ شَدِيدٌ، قَالَ: «مَا هُوَ؟» قَالَتْ: رَأَيْتُ كَأَنَّ قِطْعَةً مِنْ جَسَدِكَ قُطِعَتْ وَوُضِعَتْ فِي حِجْرِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «رَأَيْتِ خَيْرًا، تَلِدُ فَاطِمَةُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ غُلَامًا، فَيَكُونُ فِي حِجْرِكِ» فَوَلَدَتْ فَاطِمَةُ الْحُسَيْنَ فَكَانَ فِي حِجْرِي كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَدَخَلْتُ يَوْمًا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَوَضَعْتُهُ فِي حِجْرِهِ، ثُمَّ حَانَتْ مِنِّي الْتِفَاتَةٌ، فَإِذَا عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تُهْرِيقَانِ مِنَ الدُّمُوعِ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي مَا لَكَ؟ قَالَ:

---

١ - تاريخ دمشق ج٥٢ ص٤٤٤، كشف الغمة ج١ ص٣٥٨، همچنين المناقب خوارزمي ص٢٥٢، وبحار الأنوارمجلسي ج١٠ ص٣٨، گرچه بعضی از محدثين مانند ابن حجر در لسان الميزان اين روايت را از لحاظ سندی صحيح ندانسته اند.



«أَتَانِي جِبْرِيلُ عليه‌السلام، فَأَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي سَتَقْتُلُ ابْنِي هَذَا» فَقُلْتُ: هَذَا؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، وَأَتَانِي بِتُرْبَةٍ مِنْ تُرْبَتِهِ حَمْرَاءَ»[1]

ترجمه: «ای رسول الله! دیشب خواب عجیبی دیدم، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: چیه؟! گفت: سخت است، فرمود: چه هست؟ گفت: خواب دیدم گویا تکه ای از بدن تو بریده شد و در دامن من گذاشته شد،فرمود: ای ام فضل! خواب خوبی دیده ای! ان شاء الله فاطمه پسری به دنیا می‌آورد و در دامان تو قرار خواهد گرفت، آنگاه فاطمه حسین رضی‌الله‌عنه را به دنیا آورد و او همانطور که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده بود، در دامان من پرورش یافت، ام فضل رضی‌الله‌عنها می گوید: روزی نزد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمدم و حسین را در آغوش ایشان گذاشتم، ناگهان دیدم که اشک از چشمان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم سرازیر شد، ... پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم گریه می کرد، پدر و مادرم فدایش باد صلی‌الله‌علیه‌وسلم، چقدر این انسان مهربان و چقدر بزرگ بود... مرد بزرگ گریه می‌کند!! ام فضل می‌گوید: گفتم: ای پیامبر الله! پدر و مادرم فدایت باد، چه شده است؟! فرمود: جبرئیل علیه‌السلام پیش من آمد و به من خبر داد که امت من این فرزندم (یعنی حسین) را خواهند کشت، گفتم این را؟!!

فرمودند: بله! و (جبرئیل) خاکی از تربت او آورد که سرخ بود». در ماه شعبان سال چهارم هجری علی شادمان از اینکه حسین به دنیا آمده است و همچنین مادرش فاطمه زهرا خوشحال است، هر دو بسیار خوشحالند، این خبر خوش به گوش پدربزرگ رسید، ایشان شتابان خود را به خانه فاطمه رضی‌الله‌عنها رسانید و نوزاد مبارک را به آغوش گرفت و خرمایی آوردند و ایشان آن را با آب دهانش نرم کرد و به کام نوزاد مالید، سپس رو به علی کرد و فرمود: اسمش را چه گذاشته ای؟ علی گفت: اسمش را جعفر گذاشته ام! کودکِ نوزاد، زیبا بود بنابراین جدش برای او اسمی انتخاب کرد، که تا کنون مردم نگذاشته بودند، (حسین) ابن کثیر رحمه‌الله می گوید از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم روایت شده: «حَنَّكَهُ وَتَفَلَ فِي فِيهِ وَدَعَا لَهُ وَسَمَّاه حُسَيْنًا»[2]،



---

۱ - مستدرک حاکم ٤٨١٨ و می گوید: صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه، ذهبی می گوید: روایت منقطع و ضعیف است، اما آلبانی در الصحیح ٨٢١ آن را صحیح دانسته است، بیهقی از ابن عساکر در تاریخ دِمشق ج١٤ ص١٩٦ روایت نموده، طبرانی در الدعاء ج١ ص٥٥٠ مختصراً این حدیث را روایت کرده است.

۲ - البدایه و النهایه ج٨ ص١٥٠، اینکه حسن و حسین را پیامبر نامگذاری کرده ثابت است، مسند



ترجمه: ایشان به کام کودک خرما مالید و در دهان او آب انداخت و برایش دعا کرد و اسمش را هم حسین گذاشت».

پیامبرﷺ او را حسین نامید و در روز هفتم تولد حسین رضی الله عنه جدش ﷺ دو قوچ به عنوان عقیقه ذبح کرد، چنان که جابر رضی الله عنه روایت می کند که: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ «عَقَّ عَنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، وَخَتَنَهُمَا لَسَبْعَةِ أَيَّامٍ»»[1]، ترجمه: «پیامبرﷺ در روز هفتم تولد حسن و حسین برایشان عقیقه ذبح کرد و آنها را ختنه نمود».

گشت و گذری در خانه حسین رضی الله عنه

خانه حسین رضی الله عنه چگونه بود؟!

در کوچه‌های مدینه به سوی خانه حسین رضی الله عنه تند تند گام بر می‌داریم... آهان! خانه حسین نمایان می‌شود، خانه ای که از سنگ و گِل بنا شده و سقف آن با شاخه‌های درخت خرما پوشانده شده است! ... آری خانه های صحابه رضی الله عنهم اینگونه بودند، چنان که حسن بصری رحمه الله می گوید: «كُنْتُ أَدْخُلُ بُيُوتَ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ فِي خِلَافَةِ عُثْمَانَ، فَأَتَنَاوَلُ سُقُفَهَا بِيَدِي»، ترجمه: «در دوران خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه وارد خانه های همسران پیامبرﷺ می شدم، و (چنان کوتاه بودند که) سقف

خانه را در دست می کشیدم»[2].

بدون تردید خانه ای متواضعانه و جای تنگی است .... اما سرشار از طاعت و ایمان است، و سر زنده با وحی و قرآن، به خانه حسین نزدیک می شویم و در می زنیم...

به ما اجازه داده می شود، در وسط خانه مستقر می شویم و به اطراف نگاه می کنیم... صحابه

احمد ج۱ ص۱۵۹ ش ۱۳۷۰ و فضایل الصحابه ج۲ ص ۲۵۱ به شماره ۶۵۷، حاکم ج٤ ص۳۰۸ شماره ۷۷۳٤ و می گوید: صحیح الاسناد ولم یخرجاه... ابویعلی ج۱ ص۳۸٤ شماره ٤۹۸. ارناوؤط در تخریج مسند سند آن را حسن گفته است، آلبانی در الصحیحه خود ۲۷۰۷ آن را ذکر کرده است.

۱ - طبرانی الاوسط ٦۷۰۸ و الصغیر ۸۹۱ و دیگران نیز روایت کرده اند، محور روایت زهیر بن محمد تمیمی است که او گرچه ثقه است، اما روایت شامی ها از او درست نیستند، اینجا راوی ولید بن مسلم شامی است، عراقی در تخریج احیاء علوم الدین این حدیث را ضعیف شمرده است.

۲ - بخاری الادب المفرد ٤٥۰ و آلبانی می گوید صحیح است، بیهقی در شعب الایمان۱۰۷۳٤ و ابن سعد در الطبقات ج۱ ص۵۰۰ روایت کرده است.



در مورد وسایل خانه از قبیل زیرانداز و دیگر اثاثیه آن به ما چنین می گویند: ... این خانه ایست که بر اساس تواضع بنا نهاده شده و سرمایه آن تقواست و تمام گوشه های آن آکنده از برکت است... بلکه ملائکه از همه سو، آن را احاطه کرده اند!!



بعضی از لوازم خانه:

نگاه کن... تا بعضی از آنچه در زندگی روزمره استفاده می شد را ببینی ... زره جنگی که مشاهده قهرمانی ها، معرکه ها و روزهای سخت علی رضی‌الله‌عنه بوده است... در گوشه ای دیگر دو کوزه آب گذاشته شده است، آن همان دو کوزه ایست که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به خانه علی فرستاده بود.[1]
به آن گوشه نگاه کن فرشی است که اهل بیت علیهم‌السلام روی آن می خوابند، زیراندازی از پوست گوسفند که شب روی آن می خوابند و روزها فاطمه، گوسفند را روی آن علف می دهد.
اما بالش، پوستی است که با لیف خرما پر شده است، لحاف کوچک و ساده ای است!! تکه پارچه ای که اگر سر را با آن بپوشانند، پاها بیرون می شوند! و اگر پاها را بپوشانند سر برهنه می ماند!! پس لا اله الا الله ... در گوشه ای دیگر آسیا دستی به چشم می خورد... بله آسیا دستی که فاطمه با آن گندم آسیاب می کرد و دست هایش آسیب دیده بود[2]. و از درد دست هایش می نالید، زندگی اش در نهایت سادگی بود.



غذای حُسین رضی‌الله‌عنه

عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: «مَا شَبِعَ آلُ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وسلم، مِنْ خُبْزِ شَعِيرٍ يَوْمَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ، حَتَّى قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وسلم »[3]، ترجمه: «آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم هیچگاه دو روز پی در پی از نان جو سیر نشدند تا وقتی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم وفات یافت».

اگر حسین رضی‌الله‌عنه گاهی چیزی نمی یابد که بخورد تعجب نکن! او با شکم گرسنه می خوابید! ابن

---

۱ - وقتی علی با فاطمه رضی‌الله‌عنها ازدواج کرد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم دو کوزه به خانه اش فرستاد، احمد ج۱ ص۱۰٦ شماره ۸۳۸ و ارناؤوط اسناد آن را حسن گفته است، احمد در جای دیگر آن را به اختصار روایت کرده است ج۱ ص۱۰٤ شماره ۸۱۹ و ارناؤوط می گوید: اسنادش قوی است، حاکم در المستدرک ج۲ ص۲۰۲ شماره ۲۷۵۵روایت کرده و می گوید صحیح است.

۲ - متفق علیه، بخاری حدیث شماره ۲۹٤۵ و مسلم حدیث شماره ۲۷۲۷

۳ - متفق علیه، بخاری حدیث شماره ۵۱۰۰ و مسلم حدیث شماره ۲۹۷۰



عباس رضي الله عنهما می گوید: «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَبِيتُ اللَّيَالِيَ طَاوِيًا وَأَهْلُهُ لَا يَجِدُونَ عَشَاءً، وَكَانَ عَامَّةَ خُبْزِهِمْ خُبْزُ الشَّعِيرِ»[1]، ترجمه: «پیامبر ﷺ گاهی چند شب پی در پی گرسنه می خوابید و خانواده اش شامی نمی یافتند، اغلب غذایشان نان جو بود».

زندگی علی و فاطمه، حسن و حسین اینگونه ساده بود و به سختی و با بردباری می گذشت... اما با وجود این خانه مبارکی بود که علم و تقوا از آن به جهان تابید.

حسین رضي الله عنه بیرون از خانه

وقتی حسین رضي الله عنه مقداری بزرگ شد، اولین قدم‌های کوچکش را به سوی مسجد نبوی برداشت، روزی برادرش حسن او را همراه خود به مسجد النبی برد، صحابه رضي الله عنهم در مسجد جمع بودند و به سخنان پیامبر ﷺ که از بالای منبر سخنرانی می کرد، گوش می‌دادند، حسن در حالی که دست حسین را گرفته بود، وارد مسجد شد، آنها دو پیراهن سرخ رنگ پوشیده بودند و افتان و خیزان در میان مردم قدم بر می داشتند، وقتی جَدّشاان آنها را دید از منبر پایین آمد و آن دو را برداشت و بالای منبر برد و فرمود: «الله متعال راست فرموده که: {أَنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ = اموال و فرزندان باعث فتنه می شوند...} و سپس گفت: «رَأَيْتُ هَذَيْنِ فَلَمْ أَصْبِرْ= به این دو نگاه کردم، نتوانستم خودم را کنترل کنم» و سپس به خطبه ادامه داد»[2].



بازدید پیامبر ﷺ از خانه حسین رضي الله عنه

امام احمد در مسند خود از علی رضي الله عنه روایت می کند: «دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا نَائِمٌ عَلَى الْمَنَامَةِ، فَاسْتَسْقَى الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، قَالَ: فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى شَاةٍ لَنَا بَكِيءٍ فَحَلَبَهَا فَدَرَّتْ، فَجَاءَه الْحَسَنُ فَنَحَّاه النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَأَنَّهُ أَحَبُّهُمَا إِلَيْكَ؟ قَالَ: «لَا، وَلَكِنَّهُ اسْتَسْقَى قَبْلَهُ» ، ثُمَّ قَالَ: «إِنِّي، وَإِيَّاكِ، وَهَذَا الرَّاقِدَ، فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، ترجمه: رسول الله ﷺ وارد خانه ام شد و من خوابیده بودم، حسن یا حسین آب خواستند، آنگاه پیامبر ﷺ به سوی گوسفندی که شیر کم می داد رفت و آن را دوشید و گوسفند خوب شیر داد، حسن نزد پیامبر آمد و ایشان ﷺ او را دور کرد، فاطمه گفت: ای رسول الله ﷺ گویا آن یکی را بیشتر دوست داری، فرمود: نه، او قبل از این آب خواسته بود، سپس فرمود: من و تو و این دوتا و این فرد خوابیده (علی) روز قیامت در یک جا هستیم»[3].

---

۱ - سنن ترمذی حدیث شماره ۲۳۶۰ و غیره، ترمذی گوید: حدیث حسن صحیح است.

۲ - ابوداود حدیث شماره ۱۱۰۹ و ترمذی حدیث شماره ۳۷۷٤ و نسایی ۱۳ – ۱٤ و ۱۵۵۸، ابن ماجه حدیث شماره ۳٦۰۰ و غیره به روایت بریده بن حصیب اسلمی رضي الله عنه. آلبانی آن را صحیح قرار داده است.

۳ - مسند احمد حدیث شماره ۷۹۲، همچنین هیثمی در مجمع الزوائد می گوید: در اسنادش قیس بن

مژده... مژده... بازهم مژده باد... شما را ای دوستداران اهل بیت رسول الله ﷺ شما با محمد خواهید بود...

با علی... با فاطمه با خدیجه و عایشه و جعفر و عباس و با حسن و حسین در بهشت یکجا خواهید بود، چرا؟؟ چون هر کسی روز قیامت با کسانی است که آنها را دوست داشته است!! پس در مسیر آنها حرکت کنید و به شیوه آنان زندگی نمائید...

حسین و پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ حسین را روی دوش خود گذاشت، آب دهان حسین روی ایشان افتاد، اما وی ناراحت نشد.[1]

آیا می دانید چرا؟ چون پیامبر او را دوست داشت!! حسین (وقتی کودک بود) را آوردند و در آغوش پیامبر ﷺ گذاشتند، کودک در دامان ایشان ادرار کرد، پیامبر ﷺ عصبانی نشد، چون او را دوست داشت!!.

خواننده محترم... شایسته است اخلاق پیامبر ﷺ الگوی ما باشد و در راه او گام برداریم، ما در دورانی هستیم که نسبت به کودکان محبت نداریم. از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که می گوید: رسول الله با این دعا حسن و حسین را دَم می کرد و می گفت: «پدرتان (ابراهیم) با همین دعا اسماعیل و اسحاق را دَم می نمود: «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ، مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ، وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ= به کلمات کامل الهی از شر هر شیطان و گزنده ای و از شر هر چشم آسیب زننده ای به الله متعال پناه می برم»[2].

این حدیث به یک ارزش مهم تربیتی اشاره می کند و آن اهمیت دعا کردن برای فرزندان است.

بلکه پیامبر ﷺ حتی به جای آوردن عبادت بزرگ نماز هم حسین را مورد مهربانی قرار می داد،

ربیع هست که در مورد آن اختلاف است، بقیه راویان آن ثقه می باشند، امام احمد نیز این حدیث را در فضائل الصحابه شماره ۱۱۸۳ روایت کرده است. و دیگران نیز روایت کرده اند، آلبانی در السلسله الصحیحه ۳۳۱۹ آن را ذکر کرده است.

۱ - مسند احمد حدیث شماره ۹۲۵۶ و ۱۰۰۲۸، ارناوؤط می گوید: اسناده صحیح علی شرط مسلم، اما باید دانست که روایت در هر دو جا طوری آمده که مشخص نیست حسن بوده یا حسین و در مسند احمد ۷۷۴۴ و مصنف عبدالرزاق ۶۹۴۰ مشخص کرده که حسن بر دوش پیامبر صلی الله علیه و سلم بوده است، ابن ماجه با کلمه حسین روایت نموده است. والله اعلم.

۲ - صحیح بخاری حدیث شماره ۳۱۹۱



چنان که عبدالله بن شداد از پدرش ﵄ روایت می کند که گفت: «خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللهِ ﷺ، فِي إِحْدَى صَلَاتَي النَّهَارِ: الظُّهْرِ أَوِ الْعَصْرِ، وَهُوَ حَامِلٌ الْحَسَنَ أَوِ الْحُسَيْنَ، فَتَقَدَّمَ فَوَضَعَهُ عِنْدَ قَدَمِهِ الْيُمْنَى، فَسَجَدَ رَسُولُ اللهِ ﷺ سَجْدَةً فَأَطَالَهَا، فَرَفَعْتُ رَأْسِيَ مِنْ بَيْنِ النَّاسِ، فَإِذَا رَسُولُ اللهِ ﷺ سَاجِدٌ، وَإِذَا الْغُلَامُ رَاكِبٌ ظَهْرَه، فَعُدْتُ فَسَجَدْتُ، فَلَمَّا انْصَرَفَ رَسُولُ اللهِ ﷺ قَالَ نَاسٌ: يَا رَسُولَ اللهِ ﷺ، لَقَدْ سَجَدْتَ فِي صَلَاتِكَ هَذِهِ سَجْدَةً مَا كُنْتَ تَسْجُدُهَا، أَشَيْئًا أُمِرْتَ بِهِ؟ أَوْ كَانَ يُوحَى إِلَيْكَ؟ قَالَ: «كُلٌّ لَمْ يَكُنْ، وَلَكِنَّ ابْنِي ارْتَحَلَنِي، فَكَرِهْتُ أَنْ أُعْجِلَهُ حَتَّى يَقْضِيَ حَاجَتَهُ»[1]، ترجمه: «در یکی از نمازهای ظهر یا عصر بود که پیامبر ﷺ در حالی که حسین را به آغوش گرفته بود به سوی ما (برای اقامه نماز) آمد، ایشان جلو شد و او را به زمین گذاشت، سپس برای نماز تکبیر گفت و نماز گزارد، در میان نماز یکی از سجده ها را خیلی طولانی کرد. شداد گفت: من سرم را از سجده بلند کردم، ناگهان دیدم که کودک بر پشت پیامبر ﷺ سوار است و ایشان در سجده است، دوباره به سجده رفتم، وقتی پیامبر ﷺ نماز را تمام کرد، مردم گفتند: ای رسول الله! در نماز یک سجده را خیلی طولانی کردی، گمان بردیم اتفاقی افتاده، یا اینکه بر تو وحی نازل می شود، فرمود: هیچ یک از این دو مورد پیش نیامد، بلکه فرزند سوارم شده بود، دوست نداشتم تا وقتی خودش نخواسته باعث شتابزدگی او شوم».

یعلی بن مره ﵁ روایت می کند که او همراه پیامبر ﷺ برای صرف غذایی می رفتند که به آن دعوت شده بودند، ناگهان دیدند که حسین در کوچه مشغول بازی است، می گوید: آنگاه پیامبر جلو رفت و دستش را دراز کرد و بچه به این سو و آن سو فرار می کرد و پیامبر ﷺ با او می خندید تا اینکه او را گرفت و آنگاه با یک دست زیر چانه اش را گرفت و با دست دیگر سرش را گرفت و او را بوسید و فرمود: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا، حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ = حسین از من است و من از حسین هستم، الله دوست بدارد کسی را که حسین را دوست دارد، حسین فرزند زاده ای است از فرزند زادگان انبیاء»[2].

امام احمد در مسند خود از ابوهریره ﵁ و او از پیامبر ﷺ روایت می کند که فرمود: «مَنْ أَحَبَّهُمَا

---

۱ - نسائي حديث شماره ۱۱٤۱ و مسند احد حديث شماره ۱٦۰۷ و ۲۷٦۸۸، طبراني در الكبير به شماره ۷۱۰۷ روايت كرده و اسنادش صحيح است.

۲ - سنن ترمذی حدیث شماره ۳۷۷۵ و ابن ماجه حدیث شماره ۱٤٤ و غیره، آلبانی گوید: حسن است.



فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي»[1]، ترجمه: «هر کسی آن دو (حسن و حسین) را دوست بدارد، مرا دوست داشته است، هر کسی با آنها دشمنی ورزد با من دشمنی ورزیده است».

امام شافعی گوید:

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمُ فَرْضٌ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ
كَفَاكُمُ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنَّكُمُ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ

ترجمه: ای اهل بیت رسول الله محبت شما را خداوند در قرآن فرض کرده است، همین مقام والا برای شما کفایت می کند که هر کسی در نماز به شما درود نفرستد، نمازش صحیح نیست.

آیا امکان دارد که مسلمانی نسبت به حسین کینه و نفرت داشته باشد؟! بدانید که هر کسی با اهل بیت کینه و دشمنی داشته باشد، از اسلام بهره ای ندارد، چرا چنین نباشد؟! حال آنکه نماز شما صحیح نخواهد بود، مگر اینکه بر اهل بیت درود بفرستید، وقتی شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله را در مورد دشمنی با اهل بیت پرسیدند، گفت: «مَنْ أَبْغَضَهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا»[2]، ترجمه: «هر کسی نسبت به اهل بیت کینه دارد، لعنت الله و ملائکه و همه مردم بر او باد، و الله متعال از او هیچ عبادتی را نمی پذیرد».

غم سخت

خبر وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم برای صحابه فاجعه ای بس بزرگ بود، چه کسی فکر می کرد که به زودی پیامبر صلی الله علیه وسلم از آنها جدا خواهد شد، شما فکر کنید: پدر و پسر، پدر بزرگ و نوه، معلم و شاگرد، ناگهان امام وفات می یابد؛ قطعاً کمر شکن است، ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُم مَّيِّتُونَ﴾ (ای پیامبر) تو می میری و به یقین آنان نیز خواهند مرد (زمر: ۳۰).

آیا محمد وفات یافت؟ بله او وفات یافت، اما دینش نمرد، حسین اکنون باید راه را کامل کند. پیامبر صلی الله علیه وسلم برای حسین و برادرش حسن پدری مهربان و مربی بزرگ بود، اما خواست الله متعال چنین بود، هنوز شش ما از درگذشت پدر بزرگ نگذشته بود که حسین با فاجعه ای دیگر روبرو شد، آری مادرش فاطمه رضی الله عنها به پدرش پیوست و به جوار پروردگارش شتافت.

---

۱ - ابن ماجه حدیث شماره ۱۴۳ و آلبانی گوید حسن است. مسند احمد حدیث شماره ۷۸۳۶ و ارناووط می گوید: اسنادش قوی است، راویان آن ثقه و از راویان شیخین می باشند.
۲ - مجموع الفتاوا ج٤ ص٤٨٨

غم ها دوباره در دل حسین تازه شدند، گویا الله متعال می خواهد حسین را برای روزهایی که در آینده با آن مواجه خواهد شد، آماده کند.

خداوند نسبت به بندگانش بهتر می داند و آگاه است.

حسین در دوران خلفای ثلاثه

حسین در خلافت امام ابوبکر صدیق رضی الله عنهما

وقتی ابوبکر صدیق رضی الله عنه خلافت را بر عهده گرفت، حسین در دوران کودکی اش بود، ابوبکر از مردم می خواست که پیامبر صلی الله علیه وسلم و اهل بیت او را دوست بدارند و می گفت: «ارْقُبُوا مُحَمَّدًا صلی الله علیه وسلم فِي أَهْلِ بَيْتِهِ= در رفتار با اهل بیت، محمد را مد نظر داشته باشید»[1].

و او رضی الله عنه هر وقت حسین را می دید به او توجه می کرد و لبخند می زد، او بود که با چشمانی پر از اشک به علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَقَرَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَصِلَ مِنْ قَرَابَتِي= سوگند به کسی که جانم در دست اوست، رسیدگی به خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه وسلم از توجه به خویشان خودم برایم پسندیده تر است»[2].

ممکن است که تعجب کنید که حسین رضی الله عنه چنان از سیره ابوبکر متأثر بود که اسم یکی از فرزندانش را ابوبکر گذاشته بود! (ابوبکر بن حسین)[3].

شما می دانید که اگر هر کسی اسم فردی را بر فرزندش می گذارد، حتماً او را دوست دارد و سیره و زندگی او را خوب می داند.

حسین در خلافت امام عمر بن خطاب رضی الله عنهما

عمر رضی الله عنه حسین را گرامی و او را دوست می داشت، چرا چنین نباشد؟! حال آنکه او داماد حسین است، زیرا شوهر خواهر اوست. شوهر ام کلثوم دختر علی و فاطمه و خواهر حسین رضی الله عنهم، پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «كُلُّ نَسَبٍ وَسَبَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلا نَسَبِي وَسَبَبِي»[4]،

---

۱ - صحیح بخاری حدیث شماره ۳۵۰۹ و ۳۵٤۱ وغیره

۲ - متفق علیه، بخاری حدیث شماره ۳۵۰۸، ۳۸۱۰ و ۳۹۹۸ و مسلم حدیث شماره ۱۷۵۹

۳ - ن.ک به: کتاب مقاتل الطالبین ابی الفرج اصفهانی ص۹۲ و التنبیه و الاشراف مسعودی ص ۲٦۳

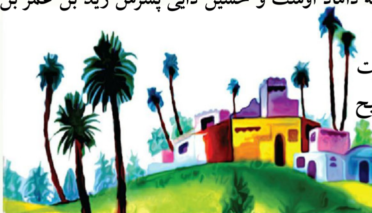
٤ - الطبرانی در الکبیر از بعضی صحابه روایت کرده که عبارتند از عمر ج۳ ص٤٤ به شماره ۲٦۳۳، ابن عباس ج۱۱ ص۲٤۳ به شماره ۱۱٦۲۱ و از مسور بن مخرمه ج۳۰ ص۲۷ به شماره ۳۳ و در الاوسط شماره ۵٦۰٦، آلبانی روایت را با توجه به مجموع طرق آن صحیح قرار داده است.



ترجمه: «هر پیوند سببی و نسبی روز قیامت قطع می شود، جز پیوند سببی و نسبی من».

در بعضی روایت های این حدیث آمده است که همین حدیث باعث شد تا عمر با ام کلثوم دختر علی و فاطمه رضی الله عنهم ازدواج کند، ذهبی گوید: «عمر بخاطر احترام او و پدرش چهل هزار به او مهریه داد... وقتی علی او را به ازدواج عمر در آورد، عمر نزد مهاجرین آمد و گفت: آیا به من تبریک نمی گویید؟! گفتند: برای چه کسی ای امیر المؤمنین؟ گفت: برای ام کلثوم دختر علی و فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه وسلم[1].

عمر از او فرزندی به نام زید بن عمر بن خطاب شد، او زنده بود تا اینکه بزرگ و مردی شده بود، سپس درگذشت، همچنین از او صاحب دختری به نام رقیه گردید. پس چطور عمر رضی الله عنه حسین را دوست نمی دارد و حال آنکه داماد اوست و حسین دایی پسرش زید بن عمر بن خطاب است.



عمر رضی الله عنه حسن و حسین را خیلی دوست داشت و آنها را بر فرزندان خودش ترجیح می داد، روزی فرزندش آمد و از او خواست که به همان مقدار که به حسن و حسین می بخشد به او نیز ببخشد، آنگاه عمر گفت: «پدری مانند پدر آن دو و مادری مانند مادرشان و پدربزرگی مانند پدربزرگشان بیاور، آنگاه به مقداری که به آنها مال می دهم، به تو خواهم داد»[2].

ذهبی در کتابش می گوید: «از یمن جبه هایی نزد عمر آوردند، او آن ها را به مردم داد تا بپوشند و مردم همه جبه پوشیده بودند و او میان قبر و روضه نشسته بود، مردم می آمدند و به او سلام می کردند، آنگاه حسن و حسین رضی الله عنهما از خانه مادرشان فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه وسلم بیرون آمده و از میان مردم می گذشتند در حالی که چنین لباس‌های بر تن نداشتند و عمر ناراحت بود، چون

---

۱ - حاکم به شماره ٤٦٨٤ و می گوید: اسنادش صحیح است و صحیحین آن را نیاورده اند، ذهبی می گوید: منقطع است. آلبانی حدیث را در السلسله الصحیحه به شماره ۲۰۳٦ بدون ذکر مهریه ٤۰ هزار ذکر کرده، اما ارزش مهریه چهل هزار را ابن سعد با اسناد خود در الطبقات ج۸ ص٤٦٤ روایت کرده است، از طریق او ابن عساکر در تاریخ دِمشق ج۱۹ ص٤٦۸ آورده است. ابن عبدالبر در الاستعیاب ج۱ ص٦۳٥.

۲ - محب طبری، الریاض النضره فی مناقب العشره ج۲ ص۳٤۰



در میان این لباس ها لباسی که در اندازه و مناسب حسن و حسین باشد وجود نداشت، بنابراین او به فرماندارش در یمن پیغام فرستاد که هر چه زودتر دو دست لباس برای آنها بفرستد، سپس فرماندار دو جُبّه فرستاد و عمر آن را به آن دو پوشاند و گفت: اکنون راحت شدم»[1].

حسین در دوران خلافت امام عثمان بن عفان رضی الله عنه

وقتی عثمان بن عفان رضی الله عنه بعد از عمر رضی الله عنه زمام خلافت را به دست گرفت، روابط او با حسین روابطی دوستانه و همراه احترام بود، نباید فراموش کنیم عثمان و حسین فامیل نزدیک هستند، بله عثمان شوهر دو تا خاله حسین بود، بنابراین او ذوالنورین است و کسی بود که با دو دختر پیامبر صلی الله علیه وسلم رقیه و ام کلثوم یکی پس از دیگری ازدواج کرد. در دوران عثمان رضی الله عنه حسین بزرگ و مرد شده بود و جنگ را تمرین نمود و قوی شده بود، او می توانست در جنگ ها شرکت کند و در راه الله تعالی جهاد نماید و آمادگی داشت که به ندای جهاد لبیک بگوید، بنابراین او در فتح آفریقا در سال ۲۶ هجری در کنار فرمانده عبدالله بن ابی سرح حضور داشت، همچنین در جنگ و فتح طبرستان در سال ۳۰ هجری همراه با لشکریان اسلام به فرماندهی سعد بن عاص مشارکت نمود.

در واقعه فتنه بزرگی که باعث شهادت عثمان رضی الله عنه گردید، می بینیم که وقتی محاصره عثمان شدت یافت و صحابه رضی الله عنهم درک کردند که قضیه مهم است به عثمان پیشنهاد کردند که اجازه دهد تا آنان از او دفاع کنند، اما عثمان حاضر نشد به خاطر او خونی ریخته شود! اما با وجود این بزرگان صحابه، فرزندانشان را برای دفاع از او فرستادند که عبارت بودند از: حسن و حسین، عبدالله بن زبیر و ابن عمر و... آنان داخل خانه خلیفه در کنار او بودند، روایات صحیحی نقل شده که در روز حمله به خانه عثمان حسین چنان از او دفاع کرد که مجروح گشت و او را در حالی که زخمی بود، از خانه امام عثمان رضی الله عنه به دوش گرفته و بردند، از آنجا که شورشیان از رسیدن آب به عثمان و خانواده اش ممانعت می کردند و نزدیک بود او و خانواده اش از تشنگی هلاک شوند، در این هنگام علی بن ابی طالب رضی الله عنه سه مشک آب به خانه او فرستاد، اما حوادث به سرعت روی دادند .... و شورشیان به امام عثمان رضی الله عنه حمله ور شده و او را به شهادت رساندند! علی با عصبانیت به پسران خود و برادرزاده هایش گفت: «چگونه عثمان کشته شد و شما نگهبان درب بودید؟! بارالها من بیزاری می جویم از کسانی که خون

---

۱ - ذهبی، سیر اعلام النبلاء ج۳ ص۲۸۵ و التاریخ ج۲ ص۸۳



او را ریخته اند»[1]

اینگونه حسین، برادر و پدرش در دفاع از عثمانؓ موضع افتخار آمیزی اتخاذ نموده و هنگام سختی در کنار او ایستادند.

بار الها تو از همه خشنود باش

حسین در دوران خلافت امام علی و خلافت برادرش حسن

حسین در دوران خلافت پدرش علی بن ابی طالب ؓ

بعد از آنکه خلیفه راشد عثمان بن عفانؓ به دست شورشیان وحشیانه به شهادت رسید، همه کسانی از صحابه که در مدینه بودند، بلافاصله با علی بن ابی طالب بیعت نموده و ایشان را به عنوان خلیفه برگزیدند، چنین شد که ام المؤمنین عایشه و زبیر بن عوام و طلحه بن عبیداللهؓ به سوی بصره حرکت کردند و خواهان گرفتن انتقام خون عثمان شدند، از آن جا که برخی از قاتلان عثمانؓ در بصره بودند، آنها می خواستند آن جا بروند و قاتلان را بکشند، علی بن ابی طالب برای اینکه قاتلان عثمان باید کشته شوند مانعی نمی دید، اما بر این باور بود که باید تا وقتی که اوضاع آرام می شود این کار به تأخیر انداخته شود، از این رو به دنبال آنها رفت و به آنها رسید و توطئه فتنه گران (که قاتلان عثمان بودند) نبود، نزدیک بود قضیه حل و فیصله شود، اما فتنه گران آتش جنگ میان دو گروه را برافروختند و جنگ جمل در سال ۳۶ هجری اتفاق افتاد.

همچنین میان علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیانؓ که از سوی عثمان فرماندار شام بود، اختلاف پیش آمد، چون معاویه می گفت: تا هنگامی که قاتلان عثمان قصاص نشوند با علی بیعت نخواهد کرد، بنابراین علیؓ لشکر ده هزار نفری برای جنگیدن با معاویه آماده کرد و در سال ۳۸ هجری جنگ صفین اتفاق افتاد که با قضیه حکمیت به پایان رسید، هنگامی که علی بن ابی طالبؓ به کوفه بازگشت، خوارج علیه او شوریدند و تحکیم را نپذیرفتند و

---

۱ - تاریخ الاسلام ذهبی ج۱ ص۴۴۹



بطولات وفتوحات
الإمام الحسين
عبر القارات
أوروبـــا
قسطنطينية
الامبراطورية الرومانيــة
بحر الخزر
طميسة
جرجان
طبرستان
قومس
خراســان
بحر الــروم
سبيطلة
إفريقية
المغرب الأقصى
طرابلس
برقة
الفسطاط
حلب
بلاد الشام
دمشق
العراق
الكوفة
أرض فــارس
خليج البحرين
لوبيــا
مصــر
شبه الجزيرة العربية
بحر القلزم
بحر العرب
إفريقيــا
غزو القسطنطينية سنة ٥٠ هـ
في خلافة معاوية بن أبي سفيان
رضي الله عنه
فتوحات طبرستان سنة ٣٠ هـ
في خلافة عثمان بن عفان
رضي الله عنه
فتوحات أفريقيا سنة ٢٦ هـ
في خلافة عثمان بن عفان
رضي الله عنه

گفتند: {إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ}، و امام علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در پاسخشان می گفت: «كَلِمَةُ حَقٍّ أُرِيدَ بِهَا بَاطِلٌ = سخن حقی است که به اراده باطلی گفته می شود»[1].

آنگاه علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ با لشکری ده هزار نفری به جنگ آنها رفت و در نهروان با آنها جنگید، امام حسین رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در همه این حوادث و جنگ ها به همراه برادرانش در کنار پدر خود بود، حضور حسین در این جاها به او شجاعت بخشیده بود، اما شجاعتی که بر پایه اخلاق و شهامتی که بر اساس ارزشها بود.

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ از ناسزا گفتن و لعنت فرستادن به لشکریان معاویه رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نهی می کرد و می فرمود:

«إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ، وَلَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ، كَانَ أَصْوَبَ فِي الْقَوْلِ، وَأَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ، وَقُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ إِيَّاهُمْ: اللَّهُمَّ احْقِنْ دِمَاءَنَا وَدِمَاءَهُمْ، وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَبَيْنِهِمْ، وَاهْدِهِمْ مِنْ ضَلاَلَتِهِمْ، حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جَهِلَهُ، وَيَرْعَوِيَ عَنِ الْغَيِّ وَالْعُدْوَانِ مَنْ لَهِجَ بِهِ»[2]،

ترجمه: «من دوست ندارم که شما ناسزاگو باشید، اما اگر عملکرد ایشان را بیان کرده و حالشان را یادآوري مي کردید در گفتار بهتر و در مقام عذر تبلیغ تر و رساتر است، بهتر آن است که به جاي دشنام دادن بگویید: بار الها! خون هاي ما و ایشان را از ریختن حفظ فرما، و میان ما و آنها را اصلاح نما، و آنان را از گمراهی شان برهان! تا کسي که نسبت به حق نادان است آن را بشناسد، و آن کس که بدنبال کجروي و دشمني است از آن کوتاه بیابد!»

حسین رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در دوران خلاف برادرش حسن رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

بعد از شهادت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، با امام حسن به عنوان خلیفه بیعت شد و حسین در کنار برادرش قرار گرفت، نزدیک بود آتش جنگ میان مسلمین افروخته شود، حسن رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بعد از شش ماه خلافت برای صیانت از خون مسلمین به نفع معاویه رَضِيَ اللهُ عَنْهُ از خلافت دست کشید و حسن به همراه برادرش حسین رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در شام نزد معاویه رفتند و آنجا با او بیعت کردند.

---

۱ - صحیح مسلم حدیث شماره ۱۰٦٦

۲ - خطبه ۲۰٦ نهج البلاغه ص ۲۳٦ / همچنین نهج البلاغه، شرح فیض الإسلام، خطبه ۱۹۷.



آن سال، به سال عام الجماعه نامیده شد، در کتاب رجال الکشی از امام صادق روایت است که می گوید: «معاویه به حسن نامه نوشت که تو و حسین و یاران علی نزد من بیایید، آنگاه قیس بن سعد بن عباده انصاری به همراه آنان به شام رفتند و معاویه آنها را پذیرفت و سخنرانانی را آماده کرده بود و گفت: حسن! بلند شو و بعیت کن، آنگاه او بلند شد و بیعت کرد، سپس گفت: حسین! بلند شو و بعیت کن و او بلند شد و بعیت کرد»[1]

چرا امام حسن از خلافت دست برداشت؟

۱ - او به پاداش الهی مشتاق بود و می خواست وضعیت امت سامان یابد، حسن بن علی رضی الله عنهما می گفت: «كَانَتْ جَمَاجِمُ الْعَرَبِ بِيَدِي يُسَالِمُونَ مَنْ سَالَمْتُ وَيُحَارِبُونَ مَنْ حَارَبْتُ فَتَرَكْتُهَا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ»[2]، ترجمه: «سرهای عرب در دست من بود، با هر کسی صلح می کردم از در صلح در می آمدند و با هر کسی که می جنگیدم آنها نیز می جنگیدند. اما من به خاطر الله متعال، خلافت را رها کردم».

۲ - صیانت از خون مسلمین، حسن بن علی رضی الله عنهما می گوید: «خَشِيتُ أَنْ يَجِيءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَبْعُونَ أَلْفًا، أَوْ ثَمَانُونَ أَلْفًا، أَوْ أَكْثَرُ أَوْ أَقَلُّ، كُلُّهُمْ تَنْضَحُ أَوْدَاجُهُمْ دَمًا، كُلُّهُمْ يَسْتَعْدِي اللَّهَ فِيمَ هُرِيقَ دَمُهُ؟»[3]، ترجمه: «ترسیدم از اینکه روز قیامت هفتادهزار یا هشتادهزار نفر یا بیشتر و یا کمتر در حالی که از رگهای گردنشان خون می چکد بیایند و به الله متعال شکایت کنند که چرا خون آنها ریخته شده است؟»

شرایط صلح امام حسن با معاویه رضی الله عنهما

عمل به کتاب الله و سنت پیامبر و سیره خلفای راشدین[4]، همچنین معاویه نباید اموالی را که

---

۱ - همچنین در این مورد رجوع کنید به اختیار لمعرفة الرجال طوسی ج۱ ص۳۲۵، الدرجات الرفیعه اثر علی بن معصوم ص ۳٤۸ و معجم رجال الحدیث ج۱۵ ص ۹۷

۲ - حاکم حدیث شماره ٤۷۹۵، ابو نعیم در حلیه الاولیاء ج۲ ص۳۷ و حاکم می گوید: مطابق شرایط شیخن صحیح است و آن دو این روایت را ذکر نکرده اند و ذهبی نیز حاکم را تأیید می کند.

۳ - تاریخ دِمشق ابن عساکر ج۱۳ ص۲۸۱ و تهذیب الکمال مزی ج٦ ص۲۵۱

٤ - این شرط را حسن گذاشته بود، نگا: بحار الانوار مجلسی ج٤٤ ص٦۵ و منتهی الامال ج۲ ص۲۱۲



حسن و دیگران از بنی عبدالمطلب در گذشته به دست آورده اند، را مطالبه کند. همچنین دو طرف اتفاق کردند که همه مردم در امان باشند و هیچ کسی نباید به خاطر لغزشی که از او سر زده مؤاخذه شود.

اما نسبت به ولایت عهدی قضیه به طبق معمول به شورا واگذار شد.

نتایج صلح

۱ - همه امت تحت یک رهبری متحد گشته و نخبگان مسلمین از این وحدت شادمان بودند.

۲ - دوباره فتوحات آغاز گردید و در دوران معاویه رضی الله عنه سه جبهه اصلی گشوده شد، جبهه روم، جبهه مغرب و جبهه سیستان، خراسان و ماوراء النهر.

۳ - دولت اسلامی اینک دغدغه داخلی جز خوارج نداشت و معاویه توانست آنها را ضعیف کند و از قدرتشان بکاهد تا جایی که در دوران او خوارج به اینکه ساماندهی خوبی ندارند و کارهایشان بدون برنامه ریزی و دقت است، معروف شدند.

حسین رضی الله عنه در خلافت معاویه رضی الله عنه و پسرش یزد

معاویه رضی الله عنه برای حسن و حسین هدایا می فرستاد، بعد از وفات حسن رضی الله عنه ، حسین رضی الله عنه هر سال نزد معاویه می آمد و او وی را گرامی می داشت و به ایشان هدایایی می داد، هنگامی که معاویه برای جنگ قسطنطنیه در سال ۵۰ هجری فراخوان داد، حسین در آن لشکر مسلمانان شرکت جست. اینگونه حسین رضی الله عنه با معاویه روابط خوبی داشت، اما مشکل از زمانی آغاز شد که معاویه پسرش یزید را به عنوان ولیعهد خود تعیین کرد، اینجا بود که حسین رضی الله عنه ناراحت شد و حق هم داشت، لذا از بیعت کردن با یزید امتناع ورزید.

حسین در دوران یزید بن معاویه

وقتی برای یزید بیعت گرفته شد، حسین از بیعت نمودن سرباز زد، چون او معتقد بود که افرادی هستند که از یزید برای خلافت و بیعت سزاوارترند، علت دیگر این بود که شرایط عدالت کاملاً در یزید وجود نداشتند، اینجا بود که اهل عراق باخبر شدند که حسین با یزید بن معاویه بیعت نکرده است، آنها به وی پیام داده و نامه هایی نوشتند و اظهار داشتند که می خواهند با او بیعت کنند.

در این هنگام حسین پسرعمویش مسلم بن عقیل را به عراق فرستاد تا از واقعیت امر مطلع شود



و به او گفت: اگر قضیه جدی بود به من پیام بفرست تا به همراه خانواده و خویشاوندان خود به آنجا بیایم.

مسلم وقتی به کوفه رسید، یقین پیدا کرد که مردم حسین را می خواهند و طرفدار او هستند و مردم به نیابت از حسین با او بیعت کردند، مسلم به حسین نامه نوشت که به کوفه بیاید، زیرا با او بیعت شده است.

آنگاه ایشان رضی الله عنه آماده شده و از مکه به سوی کوفه حرکت کرد، وقتی یزید بن معاویه در شام از این قضیه مطلع شد، به عبیدالله بن زیاد فرماندار بصره پیام داد که کوفه را نیز به قلمروی فرمانروایی او اضافه کرده است و به او دستور داد که اجازه ندهد اهل کوفه با حسین بیعت کنند.

عبیدالله بن زیاد در حالی که صورتش را نقاب زده بود وارد کوفه شد، از کنار هر کسی که می گذشت و سلام می کرد به او چنین پاسخ می دادند که: علیکم السلام ای پسر رسول الله، آنها گمان می بردند که او حسین بن علی است، اینجا بود که عبیدالله به زیاد به حساسیت و خطرناک بودن وضعیت پی برد و دستور داد مسلم بن عقیل رضی الله عنه را به قتل برسانند و او در روز عرفه کشته شد.

مخالفت صحابه رضی الله عنهم با خروج حسین رضی الله عنه

حسین از مکه به سوی سرزمین عراق حرکت کرد، بسیاری از صحابه تلاش کردند او را بازدارند و او را نصحیت کردند که به آنجا نرود، افرادی مانند ابن عباس، ابن زبیر، عبدالله بن عمر و برادرش محمد حنفیه و... همگی از وی خواستند تا به عراق نرود.

حسین در مسیر راه با فَرَزدق شاعر معروف برخورد نمود، به او سلام کرد و گفت: از کجا می آیی؟ او گفت: از عراق. فرمود: اهل عراق چگونه بودند؟ گفت: «قُلُوبُ النَّاسِ مَعَكَ، وَسُيُوفُهُمْ مَعَ بَنِي أُمَيَّةَ»[1]، یعنی: دل های مردم با توست و شمشیرهایشان با بنی امیه.



هر کسی به حسین مشوره می داد که به عراق نرود، اما حسین رضی الله عنه نمی پذیرفت و رهسپار عراق گردید.

در میان راه خبر شهادت مسلم بن عقیل به وی رسید، حسین خواست برگردد، اما وقتی با فرزندان مسلم بن عقیل صحبت کرد، گفتند: نه سوگند به الله، بر نمی گردیم مگر اینکه انتقام خون پدرمان را گرفته

۱- تاریخ طبری ج۳ ص۲۹۶، مختصر تاریخ دِمشق ج۱ ص۳۶۵۱

باشیم، حسین نظریه آنها را پذیرفت، تا اینکه اسب های ابن زیاد به فرماندهی حُرّ بن یزد تمیمی با آنها روبرو شدند و او از حسین خواست که برگردد، اما ایشان نپذیرفت!

حسین رضي الله عنه در سرزمین کربلا

بعد حسین همانجا توقف کرد، آنگاه باقیمانده لشکر رسید، تعدادشان چهار هزار نفر بود که عمر بن سعد آنها را فرماندهی می کرد، حسین رضي الله عنه درجایی بود که به آن کربلا گفته می شد، فرمود: اسم این سرزمین چیست؟ به او گفتند: کربلاء. فرمود: کرب و بلاء (مصیبت و بلاء)!! حسین وقتی آن لشکر بزرگ را دید (پنج هزار جنگجو) دانست که نمی تواند از پس آنها بر بیاید، آنگاه به عمر بن سعد گفت: از سه چیز یکی را انتخاب کنید:

یا بگذارید برگردم، یا به مرزی از مرزهای مسلمین بروم و یا به شام نزد یزید بروم. عمر بن سعد به او گفت: تو برای یزید پیام بفرست و من به عبیدالله بن زیاد پیام می فرستم، پس به عمر بن سعد پیام فرستاد، وقتی خبر به عبیدالله رسید، قبول نکرد و گفت: باید تسلیم حکم من شود!

وقتی سخن عبیدالله به حسین رضي الله عنه رسید، گفت: نه سوگند به الله به حکم عبیدالله بن زیاد هرگز تن نمی دهم. یاران حسین هفتادو جنگجو بودند و لشکر کوفه پنج هزار جنگجو. وقتی هر دو گروه رو در رویی همدیگر قرار گرفتند، حسین لشکریان عبیدالله بن زیاد گفت: به خود آیید و از خود بپرسید، آیا شایسته است که با من که پسر دختر پیامبرتان هستم بجنگید؟! و حال آنکه روی زمین غیر از من هیچ کس نیست که پسر دختر پیامبری باشد، همچنین پیامبر صلى الله عليه وسلم در مورد من و برادرم فرمودند: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؛ ترجمه: حسن و حسین سرداران جوانان اهل بهشت هستند.

همینطور آنها را تشویق می کرد تا به او بپیوندند، سی نفر از آنها به حسین پیوست که یکی از آنها حُرّ بن یزید تمیمی بود و اینجا حسین اهل کوفه را بد دعایی کرد و فرمود: بارالها اگر آنان را تا مدتی از زندگی دنیا بهره مند ساختی، آنان را به چند دسته تقسیم کن و آنان را متفرق نما، هرگز حکام را از آنها راضی مگردان، آنها ما را دعوت دادند تا یاریمان کنند، سپس علیه ما شوریدند و ما را کشتند.[۱]

---

۱ - داستان در سایر کتاب هایی سیرت و تاریخ ذکر شده است، به عنوان مثال رجوع کنید به البدایه و النهایه ابن کثیر و کتاب های امام ذهبی.

فاجعه کربلاء

حسین نماز ظهر و عصر روز پنجشنبه را در سرزمین کربلاء خواند، عجیب اینجاست که حسین رضي الله عنه پیشنماز هر دو گروه بود، هم یارانش به او اقتدا کردند و هم لشکریان عبیدالله، نزدیک غروب اسب های دشمن به سوی حسین هجوم آوردند، حسین شمشیر را بر پاهایش گذاشته بود، او اندکی خوابیده بود، وقتی آنها را دید، گفت: این چیست گفتند: آنها جلو آمدند و می گویند: یا تسلیم حکم ابن زیاد می شوی و یا می جنگی! حسین گفت: به آنها بگویید امشب به ما مهلت دهید، فردا خبرتان می کنیم تا امشب با پروردگارم راز و نیاز کنم، دوست دارم نماز بخوانم و با پروردگارم مناجات کنم، تمام آن شب را حسین و یارانش با نماز و دعا و تضّرع به درگاه الهی سپری می کردند، اسب های دشمن دور و اطراف آنها چرخ می زدند، سبحان الله! حسین شب را با نماز و دعا سپری می کند و دشمنانش شب را با شادمانی و موسیقی می گذرانند....!!

روز حسین با روزه و تلاوت می گذرد، روز دشمن با بازی و سرگرمی سپری می شود.

آخرین روز زندگی حسین رضي الله عنه
واقعه الطّف سال ۶۱ هجری

صبح آن روز او به اتفاق یارانش نماز صبح را خواند، آنها سی و دو سوارکار و چهل پیاده نظام بودند، هفده جوان از اهل بیت پیامبر صلى الله عليه وسلم در میانشان بود، حسین پرچم خود را به برادرش عباس داد، و خمیه هایی که زنان و کودکان در آن بودند را پشت سر خود قرار دادند... حسین وارد خیمه اش شد و پیش خواهرش زینب رفت و آخرین وصیت را به او نمود، به نظر شما چه وصیتی بود؟! در کتاب مستدرک الوسائل از علی بن حسین عليه السلام آمده که حسین به خواهرش زینب گفت: «يَا أُخَيَّةُ إِنِّي أُقْسِمُ عَلَيْكِ لَا تَشُقِّي عَلَيَّ جَيْبًا، وَلَا تَخْمِشِي عَلَيَّ وَجْهًا، وَلَا تَدْعِي عَلَيَّ بِالْوَيْلِ وَالثُّبُورِ إِنْ أَنَا هَلَكْتُ»[1]، ترجمه: خواهرم، من سوگند خورده ام از تو می خواهم که سوگند من را نشکنی، وقتی کشته شدم، گریبانت را پاره نکن و چهره ات را زخمی نکن و نیز

---

۱ - مستدرک الوسائل میرزا نوری ج۲ ص۴۵۱



فریاد واویلا سر نده.

سپس رو به آن قوم کرد و دست هایش را به دعا بلند نمود و فرمود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَرَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، وَأَنْتَ فِيمَا نَزَلَ بِي ثِقَةٌ، وَأَنْت وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ»[1]، ترجمه: بارالها! در هر مصیبتی اعتماد من به توست، در هر سختی امید من تویی، در مصیبتی که برایم پیش آمده اعتمادم بر توست، تو صاحب هر نعمتی و هر نیکویی و خوبی از آن توست.

سپس لبخندی بر لبان حسین نقش بست...

وَإذَا العِنايَةُ لَاحَظتْكَ عُيُوْنُهَا   نَمْ فالحَوَادِثُ كُلُّهُنَّ أمَانُ

«هرگاه مورد عنایت الهی باشی، بخواب که از همه حوادث در امان خواهی بود»

حسین لبخند می زند.... به مرگ می خندند، کاری که جز از بزرگان کسی آن را بلد نیست، لبخند زدن در میدان جنگ را فقط مردان الهی بلدند.

هیهات منا الذله

شترش را خواباند و دشمنانش به سوی او حمله ور شدند، از دو طرف مردم شروع به تیر اندازی نمودند، حر بن یزید تمیمی به یاران ابن زیاد حمله کرد و با آنها جنگید، دو نفر از آنها را کشت و سپس خودش رحمه الله به شهادت رسید، علی بن حسین شمشیر را چرخاند و این شعر را خواند:

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ   نَحْنُ وَرَبِّ الْبَيْتِ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ

«من علی بن حسین بن علی هستم، سوگند به پروردگار کعبه که ما به پیامبر سزاوارتر و نزدیکتریم».

آنگاه شمشیری به او خورد و وی را از پای در آورد، جنگ شروع شده بود، حسین می دید که از آن سو تیری می آید و به کودک خردسالش اصابت می کند و شهید می شود، او خون هایش را با دستش پاک کرد و گفت: «اللَّهُمَّ احْكُمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا، دَعَوْنَا لِيَنْصُرُونَا، ثُمَّ يَقْتُلُوْنَنَا»، ترجمه: بار الها میان ما و قوم ما داوری کن، ما را دعوت کردند تا یاریمان کنند و اکنون ما را می کشند»[2].

یاران حسین رضی الله عنهم دیدند که توانایی جنگیدن با این لشکر را ندارند، تنها هدفشان فقط این بود

---

۱ - داستان در تاریخ طبری ج۳ ص۲۱۶ و در الکامل ابن اثیر ج۳ ص۱۶۹ نیز ذکر شده است.

۲ - تاریخ طبری ج۳ ص۲۹۸ و البدایه و النهایه ج۸ ص۱۹۷



که در دفاع از حسین کشته شوند.... یکی پس از دیگری جلوی او کشته می شدند.... ابوبکر بن علی کشته شد، عمر بن علی کشته شد.... عثمان بن علی کشته شد.... جعفر و عباس را کشتند!! ابوبکر، عمر و طلحه فرزندان حسن کوشیدند تا از عموی شان دفاع کنند، اما به شهادت رسیدند! و نیز فرزندان حسین رضی‌الله‌عنه جلوی چشمانش کشته می شوند: علی اکبر و عبدالله و ابوبکر و عمر همه کشته شدند.... حتی فرزندان عقیل ... و فرزندان عبدالله بن جعفر جلوی دیدگان حسین کشته شدند.

بعد از آن یک روز طولانی حسین ماند..... هیچ کس جرأت نمی کرد و هیچ کس نمی خواست دستش به خون حسین آلوده شود، این وضعیت ادامه یافت تا اینکه شمر بن ذی الجوشن قَبّحه الله آمد و میان مردم فریاد زد: «مادرانتان به عزایتان بنشینند او را محاصره کنید و بکشید». آنگاه آمدند و حسین رضی‌الله‌عنه را محاصره کردند، حسین در میانشان با شمشیر خود این سو و آن سو می تاخت تا تعدادی از آنها را کشت، آنگاه شمر فریاد زد: وای بر شما منتظر چه هستید؟!! اقدام کنید، آنها به حسین حمله ور شدند. می گویند شمر بن ذی الجوشن و یا سنان بن انس نیزه اش را به سوی سینه او پرتاب کرد و سپس خنجر به سینه حسین زد و آنگاه او نقش بر زمین شد.... همه به او حمله کردند و او را به شهادت رساندند، بعد از اینکه او را به شهادت رساندند سرش را از بدنش جدا کردند !!!... سری که همواره به سجده بود و جدش فرموده بود: «هُمَا رَيْحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا»[1]، یعنی: آن دو (حسن و حسین) گلهای خوشبوی من در دنیا هستند». ای فرومایگان گُل را می بویند نه اینکه آن را قطع کنند .... بر گل دست باید کشید نه اینکه از ریشه در آورده شوند!!! بار و بنه حسین را برداشتند و مردی زیورات فاطمه بنت حسین را برداشت و گریه کرد، فاطمه گفت: چرا گریه می کنی؟! گفت: آیا وسایل دختر رسول الله را بر می دارم و گریه نکنم؟!! فاطمه گفت: پس آن را بگذار، گفت: می ترسم کسی دیگر آن را بردارد و با خود ببرد!!! از اهل بیت

---

۱ - صحیح بخاری حدیث شماره ۳۵٤۳ و ٥٦٤٨

حسین کسی جز علی اصغر (زین العابدین) زنده نماند.

بعد از کشته شدن حسین سر او را پیش عبیدالله بن زیاد در کوفه بردند و یکی از آنها این شعر را سرود:

«أَوْقِــرْ رِكَــابِي وَذَهَــبَا فَقَد قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحَجَّبَا

قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمًّا وَأَبَا»

ترجمه: «رکاب خود را سرشار و از طلا می کنم، من پادشاه نگهبان دار را کشته ام، کسی را کشته ام که پدر و مادرش بهترین مردم بوده اند».

وقتی سر مبارک حسین پیش عبیدالله بن زیاد آورده شد... با تکه چوبی بر آن می زد و آن را به دهان حسین فرو می برد و می گفت: «گرچه دهان زیبایی داشته است».

انس بن مالک که آنجا نشسته بود به شدت گریست، عبیدالله بن زیاد به او گفت: تو را چه شده است؟! انس بن مالک که پیرمردی سالخورده بود بلند شد و گفت: سوگند به الله که با تو بد خواهم نمود، چوب خودت را بلند کن، من پیامبرﷺ را دیده ام که همینجایی را که تو با چوب می زنی را می بوسید»[1].

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله گوید: «وَأَمَّا مَنْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ أَوْ أَعَانَ عَلَى قَتْلِهِ أَوْ رَضِيَ بِذَلِكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ؛ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا»[2]، ترجمه: «هر کسی حسین را کشته یا برای کشتن او همکاری کرده و یا به کشته شدن او راضی بوده است، لعنت الله و ملائکه و همه مردم بر او باد و الله متعال از او هیچ عبادتی را قبول نمی کند».

ایشان رضی الله عنه روز جمعه در عاشورا دهم محرم سال ۶۱ هجری در کربلا در سرزمین از سرزمین عراق و در سن ۵۸ سالگی به شهادت رسید، ابراهیم نخعی رضی الله عنه می گوید: «لَوْ كُنْتُ فِيمَنْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ، ثُمَّ غُفِرَ لِي، ثُمَّ أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ، اسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَمُرَّ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَيَنْظُرَ فِي وَجْهِي»[3]، ترجمه: «اگر من از قاتلان حسین می بودم و سپس توبه می کردم و

---

۱ - طبرانی در الکبیر ۲۸۷۸ و ابویعلی در المسند ۳۹۸۱ و ابن عدی در الکامل ج۵ ص۱۹۸ روایت کرده است، راوی زید بن جدعان است که ضعیف به شمار می آید، اما اصل حدیث در بخاری به شماره ۳۵۳۸ آمده است.

۲ - مجموع الفتاوا ج۴ ص۴۸۷

۳ - الطبرانی الکبیر ۲۸۲۹



بخشیده می شدم و سپس به بهشت می رفتم، خجالت می کشیدم که از کنار پیامبر صلی الله علیه و سلم بگذرم و ایشان چهره ام را ببیند».

زنان و کودکان را پیش ابن زیاد جنایتکار آوردند، ابن زیاد گفت: سپاس خداوندی را که شما را رسوا و نابود کرد، آنگاه زینب بنت فاطمه گفت: بلکه الله تعالی را سپاس می گوئیم که ما را با محمد گرامی داشته و ما را پاکیزه نموده نه آنگونه که تو می گوی، بدان که فقط فاسق رسوا می شود و فاسق دروغ می گوید.

گفت: الله با خانواده شما چه کرد؟! گفت: الله متعال مقدر نموده بود که کشته شدند، آنان به جایگاه کشته شدنشان بیرون آمدند، الله تعالی تو را و آنان را گرد هم خواهد آورد و تو مُقصر و محکوم خواهی شد»[1].

سی و سه زخم بر بدن حسین بود، در مورد محل سر حسین علماء اختلاف نظر دارند، قول راجح این است که در مدینه نبوی نزدیک قبر مادرش فاطمه زهرا رَضِيَ اللهُ عَنهَا دفن شده است، قاتلان حسین نیز مردند.... اما فرق می کند.... عبیدالله بن زیاد نیز مرد و رفت، اما به کجا؟! به زباله دان تاریخ پیوست... حسین مرد، اما راه و روش حسین مرد؟! آیا یاران و پیروان حسین مردند؟!!! نه.... هرگز....

درس های از زندگی حسین رَضِيَ اللهُ عَنهُ

در صفحات گذشته ما با شخصیتی از شخصیت هایی امت اسلامی همراه بودیم که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ به بشریت تقدیم کرده است.... باید بدانید که کشته شدن حسین دلیل عظمت اسلام است، چون بهای اسلام سرهایی است که فدای آن می گردد و ارواحی است که فدای آن می شود، خورشید بخاطر عظمتی که دارد، دچار کسوف می شود و ماه بخاطر شکوهش گرفتار خسوف می گردد...

آری.... حسین رَضِيَ اللهُ عَنهُ علیرغم کینه ورزان شهید است، او هرگز ستم نکرد و کسی را نکشت و اموالی کسی را غارت نکرد.

عالم برجسته شیخ الاسلام ابن تیمیه رَحِمَهُ اللهُ گوید: «حسین با شمشیر ظلم و تجاوز به قتل رسید، کشته شدن او مصیبتی است که هر مؤمنی که می گوید: ﴿إِنَّا لله وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ﴾، پاداش می

---

۱ - البدایه و النهایه ج۸ ص۲۱۰



یابد و ما پیرو پیامبر هستم ...[1]

در این مختصر به درس هایی می پردازیم که از زندگی حسین می آموزیم:

درس اول: جزا از جنس عمل است

الله متعال قبل از آخرت در دنیا از قاتلان حسین انتقام گرفت، عبیدالله بن زیاد به دست اشتر نخعی کشته شد و بلکه سر او همانند حسین از تنش جدا شد، عماره بن عمیر می گوید: «لَمَّا جِيءَ بِرَأْسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَأَصْحَابِهِ نُضِّدَتْ فِي المَسْجِدِ فِي الرَّحَبَةِ فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهِمْ وَهُمْ يَقُولُونَ: قَدْ جَاءَتْ قَدْ جَاءَتْ، فَإِذَا حَيَّةٌ قَدْ جَاءَتْ تَخَلَّلُ الرُّءُوسَ حَتَّى دَخَلَتْ فِي مَنْخَرَيْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَمَكَثَتْ هُنَيْهَةً، ثُمَّ خَرَجَتْ فَذَهَبَتْ حَتَّى تَغَيَّبَتْ. ثُمَّ قَالُوا: قَدْ جَاءَتْ، قَدْ جَاءَتْ، فَفَعَلَتْ ذَلِكَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا»[2]، ترجمه: «وقتی سرهایی عبیدالله بن زیاد و یارانش را آوردند، سرها را بالای هم در مسجد محله الرحبه کوفه انباشتند، وقتی پیش آنها رسیدم دیدم مردم می گویند: آمد، آمد... ناگهان دیدم که ماری در میان سرها در حال حرکت است، تا اینکه وارد سوراخ بینی عبیدالله بن زیاد شد، اندکی درنگ کرد و سپس بیرون آمد و رفت تا اینکه پنهان شد، سپس گفتند: آمد، آمد... و باز آن مار دوبار یا سه بار همین کار را تکرار کرد».

درس دوم: چرا حسین رضي الله عنه قیام کرد

بزرگترین دارایی انسان بعد از ایمان چیست؟ آزادی... اینکه آزادانه الله تعالی را بندگی کند... در خوردن و نوشیدن آزاد باشد... در سخن گفتن آزاد باشد... در انتخاب خلیفه آزاد باشد....!!

آری ... حسین برای پاسداری از ارزش های آزادی .... و فرصت دادن به مردم برای انتخاب خلیفه از طریق شورا .... قیام کرد.

حسین برای تحکیم اصل شورا می کوشید و می خواست که زمام امور امت را فردی اصلح به دست گیرد، اما وقتی که حکومت از شورا به پادشاهی موروثی تبدیل گردید، حسین نمی توانست ساکت بنشیند!.

حسین رضي الله عنه کسی که در دوران خلافت ابوبکر، عمر، علی و حسن زندگی کرده بود، او دوران فضای باز سیاسی، دوران آزادی بیان، دوران شورا را تجربه کرده بود، حسین رضي الله عنه با اینکه

---

۱ - مجموع الفتاوی ج٤ ص٥١١ با اندکی تصرف.

۲ - ترمذی و غیره ۳۷۸۰، و ترمذی می گوید: حدیث حسن صحیح است.



شهداء كربلاء

من أهل البيت عليهم السلام

عن ابن أبي نعيم قال : كنت شاهدا لعبد الله بن عمر بن الخطاب وسأله رجل عن دم البعوض فقال : ممن أنت ؟ فقال : من أهل العراق ، قال ابن عمر : انظروا إلى هذا ، يسألني عن دم البعوض وقد قتلوا ابن النبي ﷺ ، وسمعت النبي ﷺ يقول : (هما ريحانتاي من الدنيا)

رواه البخاري

من أولاد علي بن أبي طالب : أبو بكر ، عمر ، عثمان ، جعفر ، العباس .

ومن أولاد الحسن : أبو بكر ، عمر ، طلحة .

ومن أولاد الحسين : علي الأكبر ، عبد الله ، عمر ، أبو بكر .

من أولاد عبد الله بن جعفر : عون ، محمد .

من أولاد عقيل : جعفر ، عبد الله ، عبد الرحمن ، عبد الله بن مسلم بن عقيل .

المراجع : سير أعلام النبلاء للذهبي - البداية والنهاية لابن كثير
مقاتل الطالبيين للأصفهاني - عمدة الطالب لابن عنبة

خلافت را زید یا عمرو و یا هر کس دیگری به دست گیرد مشکلی نداشت... اما باید فرد صالحی خلیفه شود و مردم او را انتخاب کنند!! بنابراین حسین رضی الله عنه علیه معاویه رضی الله عنه قیام نکرد، چون او صحابی بزرگوار پیامبر صلی الله علیه وسلم و فرد صالحی بود که مسلمانان وی را انتخاب کرده بودند.

اما پسرش یزد اینگونه نبود... بنابراین به هیچ عنوان حسین با وی بیعت نکرد... شخصیت حسین رضی الله عنه چنین شکل گرفته بود که اشتباه را تشخیص می داد و سپس آن را نمی پذیرفت و به تغییر آن اقدام می کرد... بله شاید بسیاری از مردم توانایی تشخیص نادرستی و اشتباه را داشته باشند... اما چه کسی می تواند آن را تغییر دهد و به اصلاح آن بپردازد.

و در مقابل آن مقاومت کند... شما می توانید بپرسید که حسین همه اینها را از کجا آموخته بود؟ در پاسخ به شما می گویم: او از محیطی که در آن دوران زمامداری ابوبکر، عمر، عثمان و علی در آن زیسته بود، اینها را آموخته بود. او نمونه های آشکاری که نماد اسلام واقعی بودند را مشاهده کرده بود.

امام عمر بن خطاب رضی الله عنه بر منبر می ایستد و می گوید: اگر از راه منحرف شوم چه می گویید؟ آنگاه مردی بلند شد و گفت: اگر از راه منحرف شوی با این شمشیرها با تو برخورد خواهیم کرد. منظورش این است که تو را با شمشیر می کشیم! مبادی والا و خلافت پیشرفته را ببین...

به نظریه غلط، غلط گفته می شود، حتی اگر گوینده آن خلیفه مسلمین باشد! آیا می دانید امام عمر رضی الله عنه چه پاسخی به آن مرد داد؟! امام عمر رضی الله عنه گفت: الحمد لله... در میان مسلمین کسی هست که اگر من منحرف شوم شمشیر می کشد!! ... «مَتَى اسْتَعْبَدتُّمُ النَّاسَ وَقَدْ وَلَدَتْهُمْ أَمَّهَاتُهُمْ أَحْرَارًا»، یعنی: از کی مردم را به بردگی گرفته اید و حال آنکه مادرانشان آنها را آزاده به دنیا آورده اند».

سخنی جاودانی است... که امام عمر آن را گفت: و حسین رضی الله عنه در سایه آن زندگی می کرد!! حسین هرگز به قصد جنگیدن در نیامده بود ... آیا عاقلانه است که حسین با هفتاد نفر برای جنگ بیرون بیاید؟!! برای جنگ برود و زنان و کودکان را همراه خود بیاورد، هرگز معقول نیست... اما حسین چنین گمان می برد که کسانی که با بیعت کرده بودند، صادق هستند و از او اطاعت می کنند و برایش فداکاری می نمایند، اما او رضی الله عنه نمی دانست که بزرگمردان اندک هستند و انسان های راستین و فداکار همیشه اندک اند... بنابراین وقتی دید که آنها از او روی بر



تافته اند، از آنها خواست که به او اجازه دهند تا به وطن خود و یا به گوشه ای از مرزها یا نزد یزید برود... !! اما ستمگران می خواستند فقط او در حال اسارت و ذّلت برده شود، بنابراین حسین برای آزادی کشته شد!! آری او برای آزادی قیام کرده بود... و در دفاع از آزادی کشته شد...

درس سوم: ستمگران سنگدل

در حدیث صحیح نقل شده است که : «أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»[1]، حسن و حسین سردارن جوانان اهل بهشت هستند». پس وقتی سردار کشته شود، حالت زیر دستان چگونه خواهد بود؟! جد معصوم آنها می گوید: «هُمَا رَيْحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا»[2]، یعنی: آن دو (حسن و حسین) گلهای خوشبوی من در دنیا هستند».

با چنین تأییدی حسن و حسین در بالاترین مقام قرار دارند، گل را باید بویید نه اینکه آن را از جا کند، بر آن باید دست کشید نه اینکه قطع شود، سر حسین را پیش ابن زیاد در عراق بردند، در حالی که از آن خون می چکید، اما ستمگران نگریستند و دل هایشان تکان نخورد!.

اگر تمام امت در کشتن جدّم حسین مشارکت می کردند، همه ستمگر به شمار می آمدند و اگر به آن راضی باشند همگی گناهکارند... امت در میان چنگ و دندان های زیاد و یزید گرفتار شده بود، آنها سرها را می بریدند و از خون ریزی سیر نمی شدند و نوکرانی فرومایه برایشان دست می زدند... پس ای عاقلان... بدانید که کشتن نوه پیامبرﷺ و فرزند زهرا کار بسیار هولناکی است.... ای فرزندان امت... دشمنان دین را از این لغزش باخبر نکنید... که این واقعه برای امت ذلت بار است...

درس چهارم: روزه عاشورا

روزه گرفتن مسلمین در عاشورا ارتباطی با کشتن شدن حسین رضی الله عنه ندارد، بلکه بخاطر احادیث زیادی که اهل سنت و دیگران در فضیلت آن روایت کرده اند، ما روزه می گیریم، عاشورا روزی است که الله متعال موسی علیه السلام را نجات داده است.

طوسی و حر عاملی از ابا عبدلله رحمه الله و او از پدرش روایت می کند که علی رضی الله عنه فرمود: روز

---

۱ - سنن ترمذی حدیث شماره ۲۷۶۸ از طریق حدیث ابو سعید خدری رضی الله عنه، آلبانی آن را تصحیح کرده است.

۲ - صحیح بخاری حدیث شماره ۳۵٤۳ و ٥٦٤۸



عاشورا روزه بگیرید (دهم و نهم) که گناهان یک سال را پاک می کند.[1] و از ابی الحسن رضی الله عنه روایت است که گفت: «رسول اللهﷺ روز عاشورا را روزه می گرفت»[2].

درس پنجم: جایگاه شهادت در اسلام

یکی از الطاف الهی در حق حسینرضي الله عنه این است که الله متعال شهادت را به وی ارزانی نمود، شهادتی که جدش رسول اللهﷺ آرزوی آن را داشت و می گفت: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي أُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ثُمَّ أُحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ، ثُمَّ أُحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ، ثُمَّ أُحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ»[3]، ترجمه: «سوگند به کسی که جانم در دست اوست، دوست دارم در راه الله متعال جهاد کنم و کشته شوم و باز بجنگم و کشته شوم و باز بجنگم و کشته شوم».

خالد بن ولیدرضي الله عنه آرزو داشت که در میدان جنگ بمیرد... اما در لحاف جان داد... چقدر انسان های مخلص برای شهادت تلاش کرده اند و چقدر مجاهدان آرزوی آن را داشته اند... اما شهادت خودش به استقبال حسینرضي الله عنه رفت.... آری حسنرضي الله عنه در بدر و اُحد شهادت را نیافت، چون کودک بود، اما الله متعال در عوض او را وقتی بزرگ شده بود، در



صحرای عراق به شهادت نایل گرداند... الله تعالی حسین را گرامی داشت، سوگند به پروردگار کعبه که او با نیل به شهادت رستگار شد، چون برای الله متعال گرامی بود.... نه اینکه برای او بی ارزش باشد... بلکه الله متعال می خواست در دنیا و آخرت مقام او را بالا ببرد، همانطور که الله متعال حمزه، علي و عمر و جعفر را گرامی داشت.... بله اگر در این لحظه به خاطر شهادت جدّم حسینرضي الله عنه غمگین هستم... از طرفی چون او در بهشت برین است در دلم احساس شادی می کنم.... بهشت.... بهای شهادت.... تا او سردار جوانان بهشتی باشد.... مرگ در میدان جنگ عزّت است.... مرگ برای حق شهامت.... مرگ به خاطر دفاع از خود شجاعت است... زن فلسطینی وقتی مژده داد شد که پسرش به دست یهودیان غاصب به شهادت رسیده

---

۱ - وسائل الشیعه ج۱۰ ص۴۵۷ و تهذیب الاحکام طوسی ج۴ ص۲۹۹
۲- الاستبصار طوسی ج۲ ص۱۳۴
۳ - متفق علیه، بخاری حدیث شماره ۳۶ و مسلم حدیث شماره ۱۸۷۶ به روایت از ابوهریرهرضي الله عنه

است.... از او بپرسید که چه می گوید؟ از او بپرسید که چکار می کند؟.... آن زن از شادی در پوست خود نمی گنجد... او شیرینی توزیع می کند.... او فریاد می زند و می گوید: بهشت مبارکباد....

دوستان.... آیا ما به شهادت از حسین سزاوارتر نیستیم....؟! شهادت دستاورد بزرگی است... شهادت یعنی عزّت .... شهادت یعنی ارزش.... شهادت یعنی زندگی .... آیا فکر می کنید حسین رضی الله عنه در سرزمین کربلا به پایان رسید؟! هرگز نه... بلکه زندگی واقعی اش از کربلا آغاز شد.... راست می فرماید الله متعال ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾، (آل عمران: ۱۶۹)، یعنی: «و کسانی را که در راه الله کشته شده اند مرده نپندارید، بلکه آنان زنده اند (و) پیش پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

درس ششم: صبر به هنگام مصیبت ها

هرگاه مسلمان دچار مصیبتی شود، می گوید:
«إنَّا لله وإنَّا إلَيهِ راجعون اللَّهُمَّ أْجُرْنِيْ في مُصِيبَتِيْ وَاخْلُفْ لِيْ خَيْراً مِنْهَا»[1]، ترجمه: بارالها مرا در مصیبتی که به من رسیده پاداش بده و بهتر از آن را برایم جایگزین کن.

الله متعال می فرمایند: ﴿وَبَشِّرِ لصَّابِرِينَ (۱۵۵) الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۱۵۶) أُوْلَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾ (بقره: ۱۵۵ -۱۵۷) ترجمه: «و مژده بده صابران را. {۱۵۵} آن کساني که چون مصیبتی به آنها برسد گویند: ما از آن الله تعالی هستیم و به سوي او باز مي گردیم. {۱۵۶} آنان درود و رحمت الله شامل حالشان است و ایشان اند هدایت شوندگان».

کشته شدن حسین رضي الله عنه مصیبتی بس بزرگ است... اما باید صبر پیشه کرد... کسانی که برای حسین مرثیه سرایی و شیون می کنند و می گویند او مظلومانه کشته شده است، می گوییم: این مشخص و روشن است اما... نوحه سرایی نکنید، شیون و زاری در دین جایز نیست... و پیامبر

---

۱ - صحیح مسلم حدیث شماره ۹۱۸



ﷺ می فرماید: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ وَشَقَّ الْجُيُوبَ وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ»[1]، ترجمه: «هر کسی که بر گونه ها بزند و گریبان پاره کند، و فریاد جاهلانه سر دهد از ما نیست».

درست است که کشته شدن حسین رضي الله عنه واقعه و شرّ بزرگی است... اما برای خود حسین رضي الله عنه امری نیکوست که با آن گرامی داشته شده است. ابن تیمیه رحمه الله می گوید: «وَلَهُ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ بِمَنْ سَبَقَهُ مِنْ الشُّهَدَاءِ فَإِنَّهُ وَأَخُوه سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَكَانَا قَدْ تَرَبَّيَا فِي عِزِّ الْإِسْلَامِ لَمْ يَنَالَا مِنْ الْهِجْرَةِ وَالْجِهَادِ وَالصَّبْرِ عَلَى الْأَذَى فِي اللَّهِ مَا نَالَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ فَأَكْرَمَهُمَا اللَّهُ تَعَالَى بِالشَّهَادَةِ تَكْمِيلًا لِكَرَامَتِهِمَا وَرَفْعًا لِدَرَجَاتِهِمَا»[2]، ترجمه: شهدای قبل از او بهترین الگوی او بوده اند، او برادرش سرداران جوانان اهل بهشت هستند، آن دو در دوران شکوه اسلام بزرگ شده بودند، در راه الله مشکلات هجرت، جهاد و شکیبایی را مانند دیگر اهل بیت، تجربه نکرده بودند، آنگاه الله متعال آنان را با شهادت گرامی داشت تا مقام آنها را بالا ببرد».



پس ای دوستان! شیون و زاری با آنچه بدان امر شده ایم مخالف و کار ممنوعی است. اگر حسین رضي الله عنه کشته نمی شد، باز هم روزی می مرد. چگونه برای او شیون و زاری می کنیم و حال آنکه زندگی با عزت و مرگ سعادتمندانه را به دست آورده است؟.

درس هفتم: محبت حقیقی حسین

هر کسی حسین را دوست دارد، باید برای پاسداری از دین همان کارهای را بکند که او می کرد، به قرآن و سنت چنگ بزند و مانند او از ستمگران متنفر باشد و بینوایان را دوست بدارد... حسین به شعر نیاز ندارد بلکه باید آرمان و شعار حسین زنده شود... تکرار قصیده ها و گریه کردن با سرودها دردی دوا نمی کند و باید آن را کنار گذاشت... ما باید در توحید و احترام گذاشتن به شیخین از او پیروی کنیم... رحمت الهی بر هر دو نوه پیامبر ﷺ حسن و حسین باد، رحمت الهی بر علی و فاطمه باد...

---

۱ - متفق علیه، بخاری حدیث شماره ۱۲۳۲ و مسلم حدیث شماره ۱۰۳

۲ - مجموع الفتاوا ج۴ ص۵۱۱

در پایان....

اینان صالحان، پرهیزگاران و مقربان درگاه احدیت بوده اند، دل هایشان چراغ های هدایت بوده است، بارالها به رحمت تو نیازمندیم بر ما رحم بفرما، بار الها ما را از دعای صالحان محروم نکن، ما را روز قیامت همراه پرهیزگاران حشر کن، از پیروان سید المرسلین بگردان. وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ للّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَالْصَّلاةَ وَالسَّلاَمُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِيْن بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الْرَّحِمِيْنَ آمِيْن.



طرف های مسئول در شهادت امام حسین رضي الله عنه

والی کوفه و بصره

عبیدالله بن زیاد فرمانروایی ستمگر و بد طینت بود، به یاران پیامبر ناسزا می گفت و با اهل بیت دشمنی می نمود و او بود که هیچ یک از پیشنهادهای حسین رضي الله عنه را نپذیرفت و از کشتن او شادمان شد و با چوب دستی به سر بریده حسین رضي الله عنه می کوبید!!

لشکر کوفه

بعضی از سران اهل کوفه که به حسین رضي الله عنه نامه نوشته بودند و وی را وعده یاری داده بودند، به حسین رضي الله عنه خیانت کرده و همراه لشکر دشمن با او جنگیدند. عمر بن سعد به طمع به دست آوردن فرمانداری ری لشکر کوفه را برای جنگ با حسین رضي الله عنه فرماندهی می کرد.

قاتل مباشر

سنان بن انس نخعی کسی بود که به حسین رضي الله عنه خنجر زد و سرش را برید، همچنین گفته اند کسی دیگر این کار را کرده است. شمر بن ذی الجوشن ضربه خلاصی را به حسین رضي الله عنه زد، خوله بن یزید اصبحی سر حسین رضي الله عنه را حمل می کرد، تا اینکه آن را پیش ابن زیاد برد.

اهـل کوفه

اهل کوفه بودند که به حسین نامه نوشتند و او را تشویق کردند تا به کوفه بیاید، با اینکه صحابه او را از این کار برحذر داشتند، سپس نه تنها از یاری کردن او دریغ ورزیدند بلکه به لشکری که به جنگ او برخاسته بود، ملحق شدند و عهد شکنی کردند.

یزید فرمانروایی اموی

او می توانست دستور قاطع به ابن زیاد بدهد که حسین را به قتل نرسانند، اما چنین نکرد! همچنین از حسین حمایت نکرد و دستور کشتن قاتل او را نداد و انتقام او و خانواده اش را که در کربلا کشته شده بودند را از قاتلان نگرفت.

قصيده ريحانه المصطفى ﷺ

ريحانة المصطفى أنت العلا في الوفاء ... خلف الحسين اقتفى المجد والعلياء

سبط النبي وبحر الجود إن عبست ... وفارس الفتح لما يبلغ الحلم

والممتطي صهوات المجد من صغر ... والحرب تقذف من بركانها حمماً

ريحانة المصطفى حب الصحابة من ... كمثلهم يحفظ الارحام والذمما

الراكع الساجد البدري أعطيةً ... لما وعى فضله فاروقنا قسما

وما رآه أبو بكر خلافته إلا انحنى ... مرهف الوجدان وابتسما

وقال قولة إجلال ومرحمة ... قرابة المصطفى أولى بنا رحماً

تلكم مناقب أصحاب النبي فما ... للمسلمين أحالوا إلفهم ألماً

مصاهرات وأنساب وتسمية ... ورحمة جل من سماهم الرحماء

تألقوا في سماء الأخلاق كوكبة ... وإن شذا البأس كانوا للعدا رجماً[1]

(پایان)

---

١ -قصيده مال شاعر محب آل بيت / صالح العمری حفظه الله می باشد.

